

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله والمنته

که این کتاب جواب در زبان فارسی افغانی است

مَعْرِفَةُ الْاَفْغَانِي

حسب رأي

مُلا جَان مُحَمَّد و مُلا بِسْمِ اللَّهِ

تاجران کتب شهر قندهار

در اسلامیه کتب خانہ کتب طبع شد



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راشه تَل دَحَق شاکره
 بیا همیشه مرتضی را ثنا کن
 داشنایه زمره کبشغال که
 این ثنا در دل تها کن
 که په دے شامشغول شی
 اگر باین ثنا مشغول ے شوی
 که خپل وړدی په خلاص
 اگر وړو خود باخلاص کنی
 دغه وړد د زمره سراج دے
 هو درد چراغ دل هست
 نفس مه کاره بے ذکره
 نفس را کش بجز ذکره
 د دنیایه خه طبود دے
 از دنیا که بجز ے هو دست

په شاکره گویا کره
 به ثنا زبان گویند کن
 په سایه ی خنک بال که
 به سایه اش خنک بال کن
 په دوه کونه به مقبول شی
 در دو جهان مقبول ے شوی
 له محنت به خان خلاص
 از سختی جان را رها کنی
 دمه ظلمت علاج دے
 همه تاریکیها را علاج است
 زره خالی مکره له فکره
 دل را خالی کن از فکر
 عاقبت همه نابود دے
 عاقبت همه نابود هست

دوه وم باب په بیان کبش نعت د سید سلین دے

بیاد وړد د سید رسولی باز درو برسول باشد چه شفیع المذنبین دے که شفیع گناه گاران هست دمه عالم سرور دی مر همه عالم را سردار است قاب قوسین چه ی مقام قاب قوسین مقام او بود عام دده هم شفاعت د عام هست شفاعت او حضرت هسی شهبازی حضرت یحییین شهریار است پیش و پس چه خه دنیاده پیش و پس هر که دنیا هست ترا دم هم اولین و و از آدم هم پیش بود	په هغه رسول مقبولی بر هو رسول مقبول باشد رحمة للعالمین دے و رحمت عالیاں هست په تحقیق خیر البشر دی به یقین بهترین بشر است محمد خیر الانام و و محمد بهترین مخلوقات بود خیرخواه دهر امت دے خیرخواه هر امت هست او چه مشفق تو مو و پلاردی که مشفق از مادر و پدر است خود دده په روی پیدا ده هم بروی این پیدا شده است اخر ختم المسلمین و و آخر ختم مرسلین بود
--	---

دریم باب په بیان کبش ذکر د احمد ابو

کَلِّ الْحَبَاب د دین مجوم دی همه اصحاب ستارگان دین اند	وهر چا و ته معلوم دی و به هر که معلوم اند
--	--

که شوک شی دحق په لودی
 اگر کسی به طاعت حق برود
 چو می نه چه غلط دوی شی
 جائے نباشد که اینها غلط شوند
 دحضرت هسی یاران دی
 یاران حضرت چنین اند
 در سؤل په تبع بنیائی
 به تبع رسول می شاید
 اول یار دده صدیق وو
 اول یار او صدیق بود
 له هرچه شخه ساکت وو
 از همه چیز ساکت یعنی خاموش بود
 دوه وم یار دده عم وو
 دوم یار ایشان عمر بود
 هم دحق باطل فارق وو
 هم فارق حق و باطل بود
 دسیم یار دده عثمان وو
 سوم یار ایشان عثمان بود
 ترحد زیات وو دده علم
 علم او از حد زیاده بود
 خار میاری علی وو
 چهارم یار ایشان علی بود

پردی ستو بود لار گوری
 برین ستار با که اصحاب اند راه بریند
 پیچ و تاب لکه موی شی
 پیچ و تاب مانند موی شوند
 چه دده ددین پاسبان
 که پاسبانان دین اند
 چه هر شوک در و دیر والی
 که هر کس بر ایشان درود بخواند
 چه کامل دده تصدیق وو
 که تصدیق ایشان کامل بود
 خویر دین باند ثابت وو
 و بر دین ثابت بود
 جوهر و شبان عدل وو
 که روشن آفتاب عدل بود
 پد می فرق کنس موافق وو
 و درین فرق موافق بود
 دحیاد سخا کان وو
 که کان حیا و سخا بود
 خوی خاصه وو دده حلم
 و حلم خاصه سیرت او بود
 چه همت دیر عالی وو
 که همت ایشان عالی بود

شجاعت می بید ریغ وو
 شجاعت ایشان می بید ریغ بود
 ددوی ملج می تصویر کره
 روح ایشان تصویر کردم
 که ددوی دروی د پاره
 که بروئے ایشان
 پیر محمد دیر کناه کارد
 پیر محمد بسیار گنهار است
 معفرت لخدایه عواری
 معفرت از خدا می خواهد

دکافر کردن تیغ وو
 برائے کردن کافر تیغ بود
 بقلم می لب تحریر کره
 به قلم اند کے تحریر کردم
 ماهم و نه بنین غفارا
 ما هم به بنش اے غفار
 له غفارا امید وار د
 از غفار امیدوار است
 کیه موی بیاب و یاری
 اگر یابد باز خوش گردد

خلو و بادی بیابان ملک دشاره سلیمان چه
 باب چهارم است در روح شهباده سلیمان که
 نعمت می ره سرفراز شوم پایه مابین کنس خلق
 نعمت او سرفراز شدم و در میان خلق
 ممتاز شوم مقدر می تر مو ا حبی ای اشکر نعمت
 ممتاز شدم مو ا حبی من از ایشان شکر نعمت
 پر ما واجب دی
 بر من واجب است

پس له حمد له دسوده
 پس از حمد درود
 شاه سلیمان حکم شو
 شاه سلیمان آفتاب حکم بود

سوه دشااه ملج مقصود
 شد روح شاه مقصود من
 کل عالم پر منور شو
 همه عالم برو روشن شد

پیر عالم فیض وجود شاه
 بر عالم یقین از سخا شد
 دشاه تخت سلیمانی دی
 تخت شاه سلیمانی است
 حضرت دین می محکم کرد
 دین حضرت را محکم کرد
 زیب زینت دی شاه علم
 شاه زیب زینت علم است
 پر مییدان دجنگ هم شیر
 در میدان جنگ هم شیر است
 صاعقه دده دقهر
 صاعقه دده دقهر
 دیر محکم می تحت و تخت
 تخت و تخت او بسیار مضبوط است
 لذت عمر می پر تر میخ کرد
 لذت عمر برودتغ گردانید
 سرکش خصمی مقهور شه
 سرکش دشمنش مغلوب شد
 پستان و ربانند شاد شو
 افغانان باو شاد شدند و
 قند هار چه در هکت زندان
 قند مار که هر زندان بود
 د نعمت شکره مقصود شاه
 شکر نعمت مقصود شد
 عجب لطیف بر دانی دی
 عجیبه لطیف خدا است
 پلاد و سران می جمل کم کرد
 در دوران خود جهان کم کرد
 سیال می نشسته خوک چلم
 برابر او در علم بچکس نیست
 داعی ایه حق شمشیر دمی
 در حق دشمن شمشیر است
 و لانه وی دشمن نه
 دیران میکند شهر دشمن را
 پر دشمن می آرام تخت د
 برو دشمن آرام خط است
 فراخ جهان می باند سیم کرد
 کشاده جهان بر چون سنج کرد
 په قلعه دغم محصور شه
 دور قلعه غم بند شد
 له همه غمه آزاد شوه
 از هر غم آزاد شدند
 بیانندان و رفته حیران و
 باز زندان باو حیران بود

پیر دنی جنت نذر سو
 درین وقت جنت نذر شد
 نن سبب دهر دولت دی
 امروز سبب هر دولت است
 که به نخت در روزگار وی
 اگر نخت روزگار باشد
 شاه زاده د علم کان می
 شهرزاده کان علم است
 د دولت می زه دعا کرم
 از دولتش دعا میکنم
 خواصکان د بقا وینه
 تمام امکان بقا باشد
 چه عالم باند روشن دی
 که عالم برین روشن است
 پیر محمل غریب نا توان د
 پیر محمد غریب ناتوان است
 که هر خوم ملح تحریر کرد
 اگر هر چند می تحریر کند
 شاهزاده مدح ده و
 مدح شهرزاده بسیار است
 هم د مصر د لیل بر سو
 هم از مصر دل پذیر شد
 سر چشمه دهر نعمت دی
 سر چشمه هر نعمت است
 دده عمر دی بی شمار وی
 عمر او بسیار باشد دی
 نن رونق د در سست جهان
 امروز رونق تمام جهان است
 د نخت خواست تلخ خدا
 سوال نختش بیشتر از خدا میکنم
 دا افتاب دی رک لوبینه
 این آفتاب خدا نگاه دارد
 تمام ملک پیر ده گلشن دی
 تمام ملک بر ده گلشن است
 سراسره کل نقصان دمی
 سراسر همه نقصان است
 په بیان کتب به تقصیر
 در بیان تقصیر کند
 تر حساب تر شمار که تیره
 از اندازه حساب زیاده است

دیوان ی وکر - دیوان ی کوی دی - دیوان به وکری -
 دیوان کرد - دیوان کرده است - دیوان خواهد کرد -
 دیوان ی نه وکر - دیوان ندی کوی - دیوان به نه وکری -
 دیوان نه کرد - دیوان نه کرده است - دیوان نخواهد کرد -
 دیوان وُسو - دیوان سو می دی - دیوان به وسی -
 دیوان شد - دیوان شده است - دیوان خواهد شد -
 دیوان نه وُسو - دیوان ندی سوی - دیوان به نه وسی -
 دیوان نشد - دیوان نشده است - دیوان نخواهد شد -
 دیوان دی وکر - دیوان دی کوی دی - دیوان به وکر -
 دیوان را کردی - دیوان را کرده ای - دیوان خواهد کردی -
 دیوان دی نه وکر - دیوان دے نه دی کوی - دیوان به نه وکر -
 دیوان را نکردی - دیوان را نکرده ای - دیوان را نخواهد کردی -
 دیوان می وکر - دیوان می کوی دی - دیوان به وکر می -
 دیوان را کردم - دیوان را کرده ایم - دیوان را خواهیم کرد -
 دیوان می نه وکر - دیوان می ندی کوی - دیوان به نه وکر می -
 دیوان را نکردم - دیوان را نکرده ایم - دیوان را نخواهیم کرد -
 محصل ولین به محصل مه لین به محصل شلر لیز -
 محصل را نفرست - محصل را بفرست - محصل را چرا بفرستی -
 محصل ی و لین به محصل ی لین لی دی - محصل و لین -
 محصل را فرستاد - محصل را فرستاده است - محصل را خواهد فرستاد -
 محصل نه و لین به محصل ی ندی لین لی - محصل نه و لین -
 محصل را - محصل را نفرستاد - محصل را نفرستاده است - محصل را نخواهد فرستاد -

محصل دی و لین به محصل دی لین لی دی - محصل و لین -
 محصل را فرستادی - محصل را فرستاده - محصل را خواهی فرستاد -
 محصل دی نه و لین به محصل دی ندی لین لی - محصل به نه و لین -
 محصل را نفرستادی - محصل را نفرستاده - محصل نخواهی فرستاد -
 محصل می و لین به محصل می لین لی دی - محصل به و لین -
 محصل را فرستادم - محصل را فرستاده ایم - محصل را خواهیم فرستاد -
 محصل نه و لین به محصل می ندی لین لی - محصل به نه و لین -
 محصل را نفرستادم - محصل را نفرستاده ایم - محصل نخواهیم فرستاد -
 وهل کوه - وهل مه کوه - وهی - مهی وهی - وهل شلر کوی -
 زون کن - زون کن - زون ویرا - زون ویرا - زون چرا میکنی -
 وهی وهی - وهی دی - وهی بیه وهی - بیه وهی - بیه وهی -
 زودش - زده است - خواهد زد - زودش - زوده است -
 نه بیه وهی - وهی دی - وهی بیه وهی - وهی بیه وهی -
 نخواهد زد - زودی - زوده ای - خواهی زد -
 وهی وهی - وهی دی - وهی بیه وهی - وهی بیه وهی -
 زوم - زوده ام - خواهیم زد - نزد -
 نه دی وهی - نه بیه وهی - تریل کوه - تریل مه کوه -
 زوده ایم - خواهیم زد - بستن کن - بستن کن -
 وهی تریل - مه بیه تریل - شلر بیه تریل - پر شلر تریل - بیکناه دهی -
 بستن کن - بستن کن - بستن کن - بستن کن - بستن کن -
 وهی تریل - تریل ی دی - وهی بیه تریل - نه بیه تریل -
 بستن کن - بستن کن - بستن کن - بستن کن - بستن کن -

نه دی تری - نه بیه و ته تری - وه دی تاره - تری دی دی -
 نه بیه تری - نه دی وه تاره - نه دی دی تری - نه بیه و ته تری -
 خواهی بستی - نه بستی - نه بستی - خواهی بستی -
 وه می تاره - تری می دی - وه بیه تری - نه می و تاره -
 بستم - بستم ای - خواهی بستم - نه بستم -
 نه می دی تری - نه بیه و ته تری - نه بیه پیغاره خنجر کرم -
 نه بستم ای - خواهی بستم - نه بستم - نه بستم -
 فلانا عرض لوه راوله - فلانا راواله - شه پیه کاره - خیه کو -
 فلانا را عرض بیار - فلانا را بیار - چه بکارت - چه بیکنی -
 رایبه ووست - راوستلی می دی - رایبه ولی - نه پیه را ووست -
 آورد - آورد همت - خواهی آورد - نه آورد -
 نه پیه دی راوستلی نه بیه را ولی - را دی ووست - راوستلی می -
 نه آید ده همت - نه خواهی آورد - آوردی - آورد -
 رایبه ولی - نه دی را ووست - نه دی دی راوستلی - نه بیه را ولی -
 خواهی آورد - بیار دی - نه آورد - خواهی آورد -
 رای می ووست - راوستلی می دی - رایبه ول - نه می را ووست -
 آورد - آورد ای - خواهی آورد - نه آورد -
 نه می دی راوستلی - نه بیه را ول - سلام و کره - سلام مه کره -
 نه آورد ای - خواهی آورد - سلام کن - سلام کن -
 سلام شه لوه کو - سلام می و کر - سلام می کرمی - سلام مه کره -
 سلام چرا بیکنی - سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را خواهی کرد -

سلام می نه و کر - سلام می نه دی کرم - سلام مه نه و کر - سلام می و کر -
 سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را نخواهد کرد - سلام کردی -
 سلام می کرمی - سلام مه و کر - سلام مه و کر - سلام می کرمی -
 سلام کرده - سلام خواهی کرد - سلام نکردی - سلام را کرده -
 سلام مه نه و کر - سلام و کر - سلام می کرمی - سلام مه و کر -
 سلام را نخواهی کرد - سلام کردم - سلام کرده ایم - سلام خواهی کرد -
 سلام می نه و کر - سلام می کرمی - سلام می کرمی - سلام مه نه و کر -
 سلام نکردم - سلام نکرده ایم - سلام نخواهم کرد -
 خلعت مه و سر کوه - خلعت و سر کوه - خلعت و چانه و سر کوه -
 خلعت مه - خلعت بده - خلعت بده - خلعت را به که میبدهی -
 خلعت واغند - خلعت مه اغند - خلعت واغست -
 خلعت پوش - خلعت پوش - خلعت پوش - خلعت را پوشید -
 خلعت می اغستی می - خلعت به واغند - خلعت نه واغست -
 خلعت را - پوشیده است - خلعت را خواهی پوشید - خلعت را پوشید -
 خلعت نه می اغستی - خلعت به واغند - خلعت دی واغست -
 خلعت را پوشیده است - خلعت را خواهی پوشید - خلعت را پوشید -
 خلعت می اغستی می - خلعت به واغند - خلعت دی واغست -
 خلعت را پوشید - خلعت را خواهی پوشید - خلعت را پوشید -
 خلعت می اغستی می - خلعت به واغند - خلعت می نه واغست -
 خلعت پوشید - خلعت را خواهی پوشید - خلعت را پوشید -

خلعت می ندی اغستی - خلعت به نه واغند م -
 خدمت را بنوشیده ایم - خدمت را نخواهم بخشید
 خانان دی راسی - خانان دی ندراشی - خانان شه کارلوی
 خانان بیاید - خانان بناید - خانان چه کار دارد
 خانان راغله - خانان راغلی دی - خانان به راسی -
 خانان نه آندند - خانان نه آمده اند - خانان نخواهند آمد
 خانان نه راغله - خانان ندی راغلی - خانان به ندراشی
 خانان نه آندند - خانان نه آمده اند - خانان نخواهند آمد
 تاسی راغلاست - تاسی راغلی یاست - تاسی به راسی -
 شما آیدید - شما آمده آید - شما خواهی آمد
 تاسی نه راغلاست - تاسی نه یاست اغلی - تاسی به ندراسی
 شما نه آیدید - شما نه آمده آید - شما نخواهی آمد
 مون راغلو - مون راغلی یو - مون به راسو -
 مایان آیدیم - مایان آمده ایم - مایان نخواهیم آمد
 مون نه راغلو - مون نه یور اغلی - مون به ندراسو -
 مایان نه آیدیم - مایان نه آمده ایم - مایان نخواهیم آمد
 راغنی - راغلی دی - راغسی - ندراغنی - ندی راغلی -
 آمد - آمده است - خواهد آمد - نه آمد - نه آمده است
 نه به راسی - راغلی - راغلی ی - راغسی - ندراغلی -
 نخواهد آمد - آید - آمده ای - خواهی آمد - نه آید
 ندی راغلی - نه به راسی - راغلم - راغلی می - راغسم
 نه آمده می - خواهی آمد - آیدم - آمده ایم - نخواهم آمد

نه راغلم - نه یور اغلی - نه یسم را - مواجب ورکره
 نه آیدم - نه آیدم ایم - نخواهم آمد - مواجب بد
 مواجب مه و ساکوه - مواجب چادی - مواجب نسته
 مواجب ده - مواجب ازکیست - مواجب نیست
 مواجب به ورکره - مواجب به ورکره دی - مواجب به ورکره
 مواجب داد - مواجب داده است - مواجب خواهد داد
 مواجب نه ورکره - مواجب ندی ورکره - مواجب نه ورکره
 مواجب نداد - مواجب نداده است - مواجب نخواهد داد
 مواجب دی ورکره - مواجب دی ورکره دی - مواجب دی ورکره
 مواجب دادی - مواجب داده آید - مواجب نخواهی داد
 مواجب ی نه ورکره - مواجب ی ندی ورکره - مواجب ی نه ورکره
 مواجب ندادی - مواجب نداده - مواجب نخواهی داد
 مواجب ورکره - مواجب ورکره دی - مواجب به ورکره
 مواجب دادم - مواجب داده ایم - مواجب نخواهم داد
 مواجب نه ورکره - مواجب ندی ورکره - مواجب به ندراسی
 مواجب را ندادم - مواجب نداده ایم - مواجب نخواهم داد
 مواجب ورکره سو - مواجب ورکره سو دی - مواجب ورکره
 مواجب داده شد - مواجب داده شده است - مواجب داده خواهد شد
 مواجب ورکره سو - مواجب ورکره سو ندی - مواجب ورکره
 مواجب داده نشد - مواجب داده نشده است - مواجب داده نخواهد شد
 لبسکر تول که - لبسکر مه تولوه - لبسکر چالره تولو -
 تشون جمع کن - تشون جمع کن - تشون را بهر که جمع میکنی -

لیسکر در ست ندی لری لیسکر بی حساب دے لیسکر خوا سرد دے -
 قشون آراسته ندارد - قشون بی حساب است قشون خوار است
 لیسکر ی قول کر - لیسکر ی قول کر دے لیسکر ی قول کر دے -
 قشون را جمع کرد قشون را جمع کرده است قشون را جمع خواهد کرد
 لیسکر ی قول نکر - لیسکر ی قول کر ندی لیسکر ی قول نکر ی
 قشون را جمع نکرد قشون را جمع نکرده است قشون را جمع نخواهد کرد
 لیسکر دی قول کر - لیسکر دی قول کر دی لیسکر ی قول کر -
 قشون را جمع کردی قشون را جمع کرده قشون را جمع خواهد کرد
 لیسکر دی قول نکر - لیسکر دی قول کر ندی لیسکر ی قول نکر -
 قشون را جمع نکردی قشون را جمع نکرده قشون را جمع نخواهد کرد
 لیسکر ی قول کر - لیسکر ی قول کر دے لیسکر ی قول کر دے -
 قشون را جمع کردم قشون را جمع کرده ایم قشون را جمع خواهیم کرد
 لیسکر ی قول نکر - لیسکر ی قول کر ندی لیسکر ی قول نکر -
 قشون را جمع نکردم قشون را جمع نکرده ایم قشون را جمع نخواهیم کرد
 نشان و نشه - نشان مد نشه - نشان دی اندی نیولی
 نشان گیر - نشان گیر - نشان را هنوز نگرفته ای
 نشان ی وه نیو - نشان ی نیولی دے - نشان به وه نشی -
 نشان را گرفت - نشان را گرفته است - نشان را خواهد گرفت
 نشان ی نه وه نیو - نشان ی نه دی نیولی - نشان نه وه نشی
 نشان را نگرفت - نشان را نگرفته است - نشان نخواهد گرفت
 نشان دی وه نیو - نشان دی نیولی دی - نشان به وه نشی -
 نشان را گرفت - نشان را گرفته است - نشان را خواهد گرفت

نشان دی نه ونیو - نشان دی نه دی نیولی - نشان به وه نشی
 نشان را نگرفت - نشان را نگرفته است - نشان را نخواهد گرفت
 نشان ی وه نیو - نشان ی نیولی دی - نشان به ونش
 نشان را گرفتم - نشان را گرفته ایم - نشان خواهیم گرفت
 نشان ی نه وه نیو - نشان ی نه دی نیولی - نشان نه وه نش
 نشان را نگرفتم - نشان نگرفته ایم - نشان نخواهیم گرفت
 شماره - یا حساب هم پید غر رنگ زده کرد - وایه شماره
 شمار کن و حساب را هم بهین قسم یاد بگیر - بگو شماره را
 وه نیوه - شماره ی نیولی ده - شماره به وه نشی
 گرفت - شماره را گرفته است - شماره را خواهد گرفت
 حساب وه نیوه - حساب ی نیولی دے - حساب به وه نشی
 حساب را گرفت - حساب را گرفته است - حساب را خواهد گرفت
 هم د غر ویل سی - وه یه کنه - مه یه کنه - خوی کن -
 هم بهین قسم گفته میشود - شمار - شمار - چند میثاری
 وه ی کنل - کنلی دے دی - وه بیه کنلی - نه ی وه کنل -
 شمرده است - شمرده است - بشمارد - نه شمرده
 نه یه دی کنلی - نه بیه وه کنلی - وه دی کنل -
 شمرده است - نخواهد شمرده - شمرده -
 کنلی دی دی - وه بیه کنل - نه دی وه کنل -
 شمرده - خواهی شمرده - شمرده -
 نه دی دی کنلی - نه بیه وه کنل - وه ی کنل -
 شمرده - خواهی شمرده - شمرده -

گنله دی - وه بیه گنهم - نه می وه گنل -

شمرده ام ^{خواهم شمرم} نه می دی گنل - نه بیه ^{ز شمرم} وه گنهم - بنکار و کوه -

شمرده ام ^{خواهم شمرم} په بنکار پس عبت عمر ضایع کیری -

بنکار که وکر بالک نسته - بنکار مباح دی - بنکار

بنکار اگر بکنی ^{شکار کن} پاک نیست ^{و دنبال} شکار عبت عمر ضایع می شود

بنه دی که کله - غم به دی لر می کوی له دله -

شاه زاده ^{شماره} حنا ^{شماره} بنکار ووت - پنبکار به ووزی -

پنبکار و تلحی - پنبکار وه نه ووت - پنبکار به نه ووز

پنبکار و تلحی ندی - پنبکار وه ووت - په بنکار به ووزی -

پنبکار و تلحی نه می - په بنکار به ووت - په بنکار به نه ووز -

پنبکار و تلحی به - پنبکار نه ووت - په بنکار به نه ووز -

پنبکار نه می وتلی - شپیرم ^{ششم} ناپینا گنل ^{بازار} هغولفا خوجیه ^{بازار} انور خوجیه

بازار لوه ولا ربه - بازار لوه خجه - بازار اسرا خه کو -

بازار اسر دیکا و کاردی - چه پلیسه نه لری بازار سه وینه

وبازار سه دی هغه شی چه پلیسه لری - چه پلیسه لری هغه شی

بازار لوه ولا ربه - بازار لوه تللی به - بازار لوه به ولا ربه سم -

بازار لوه نه ولا ربه - بازار لوه نیم تللی - بازار لوه به نه ولا ربه سم

بازار لوه تللی - بازار لوه تللی ی - بازار لوه به ولا ربه س -

بازار لوه نه ولا ربه - بازار لوه تللی نه می - بازار لوه به ولا ربه س

بازار لوه ولا ربه - بازار لوه تللی دی - بازار لوه به ولا ربه س

بازار لوه نه ولا ربه - بازار لوه ندی تللی - بازار لوه به نه ولا ربه س

سودا و کوه - سودا مکه - شیطان گران دی -

سودا مکن ^{سودا مکن} سودا مکه ^{چیتا} شیطان گران ^{گران} دی -

نقصان شی - سود به وکری - زیان به وکری - خو وخت
 نقصان میشود سود نخواهی کرد زیان خواهی کرد - چند وقت
 وکری به - رخت به ارزان سی - سودا به وکری -
 ایشاده شو رخت ارزان میشود سودا کرد
 سودایه کپی ده - سودا به وکری - سودا به نه وکری -
 سودا کرده هست سودا خواهد کرد سودا نکرد
 سودای نده کپی - سودا به نه وکری - سودادی وکری -
 سودا نکرده هست سودا نخواهد کرد سودا کردی
 سودادی کپی ده - سودا به وکری - سودادی نه وکری -
 سودا را کرده سودا خواهی کرد سودا نکردی
 سودادی نده کپی - سودا به نه وکری - سودای وکری -
 سودا را نکرده سودا را نخواهی کرد سودا را کردم
 سودایه کپی ده - سودا به وکری - سودای نه وکری -
 سودا را کرده ایم سودا را خواهیم کرد سودا را نکردم
 سودای نده کپی - سودا به نه وکری - کبیت و سو -
 سودا را نکرده ایم سودا را نخواهیم کرد - کشت شد
 کبیت نه و سو - کبیت بنده دی - کبیت بنده ندی -
 کشت شد کشت خوبست کشت خوب نیست
 کبیت سرخی وکری - کبیت وکری - کبیت مه کوه -
 کشت سرخی زد کشت بکن کشت مکن
 کبیت خواری غواری - د کبیت اوس وخت ندی
 کشت خواری بخوابد از کشت الحال وقت نیست

د کبیت وخت لا پس دی - کبیت یروکری - کبیت دیر مه کوه -
 از کشت وقت بنور پس است کشت بسیار بکن کشت بسیار مکن
 واک بدی به وکری نه رسیدی - او به پر و پی -
 توت شما باو نخواهد رسید آب برود خشک خواهد شد -
 حاصل بدی له لاس ووزی - خواری بدی هبطه سی
 حاصل شما از دست بیرون خواهد شد خواری شما جبط خواهد شد
 کبیت ی وکری - کبیت ی کپی دی - کبیت به وکری -
 کشت را کرد کشت کرده است کشت خواهد کرد -
 کبیت ی نه وکری - کبیت ی نده کپی - کبیت به نه وکری -
 کشت را نکرد کشت را نکرده است کشت را نخواهد کرد -
 کبیت دی وکری - کبیت دی کپی دی - کبیت به وکری -
 کشت کردی کشت کرده کشت خواهی کرد -
 کبیت دی نه وکری - کبیت دی ندی کپی - کبیت به نه وکری -
 کشت را نکردی کشت را نکرده کشت را نخواهی کرد -
 کبیت می وکری - کبیت می کپی دی - کبیت به وکری -
 کشت را کردم کشت کرده ایم کشت خواهیم کرد -
 کبیت می نه وکری - کبیت می ندی کپی - کبیت به نه وکری -
 کشت نکردم کشت نکرده ایم کشت نخواهیم کرد -
 او به وچی کری - او به مه وچوه - که او به وچی کپی
 آب خشک کن آب مکن خشک اگر آب خشک کنی -
 نشالی به لاس ووزی - او به وکری چه شالی او به -
 شایها از دست بیرون میشود آب بده که شالی را آب کنده

اوبه وچی سو - اوبه وچی سوی دی - اوبه به وچی -
 آب خشک شد - آب خشک شده است - آب خشک خواهد شد
 اوبه وچی نشو - اوبه وچی سوی ندی - اوبه به وچی نشی
 آب خشک نشد - آب خشک نشده است - آب خشک نخواهد شد
 اوبه ی وچی کر - اوبه ی وچی کوی دی - اوبه به وچی کوی -
 آب را خشک کرد - آب را خشک کرده است - آب را خشک خواهد کرد
 اوبه ی وچی نکیر - اوبه ی وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکیر -
 آب را خشک نکرد - آب را خشک نکرده است - آب را خشک نخواهد کرد
 اوبه دی وچی کر - اوبه دی وچی کوی دی - اوبه به وچی کر -
 آب را خشک کردی - آب را خشک کرده - آب را خشک نخواهی کرد
 اوبه دی وچی نکیر - اوبه دی وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکیر -
 آب را خشک نکردی - آب را خشک نکرده - آب را خشک نخواهی کرد
 اوبه می وچی کر - اوبه می وچی کوی دی - اوبه می وچی کر -
 آب را خشک کردم - آب را خشک کرده ایم - آب را خشک خواهیم کرد
 اوبه می وچی نکیر - اوبه می وچی کوی ندی - اوبه به وچی نکیر -
 آب را خشک نکردم - آب را خشک نکرده ایم - آب را خشک نخواهیم کرد
 باغ کبینه - باغ مکبینه - باغ پوچی کوه - باغ پوچی مکوه
 باغ بنشان - باغ نشان - باغ را پوچی کن - باغ را پوچی کن
 باغ شاین سو - باغ شاین نشو - باغ بلی وه واهه
 باغ سیر شد - باغ سیر نشد - باغ ژاله زد -
 باغ انگور وکیر - باغ انگور نه وکر - سر درخت باوه رزاهه -
 باغ انگور کرد - باغ انگور نکرد - سر درخت را با درخت

باغی خراب کر - باغی خراب کوی دی - باغ به خراب کوی -
 باغ را خراب کرد - باغ را خراب کرده است - باغ را خراب خواهد کرد
 باغی خراب نکیر - باغی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکیر -
 باغ را خراب نکرد - باغ را خراب نکرده است - باغ را خراب نخواهد کرد
 باغ دی خراب کر - باغ دی خراب کوی دی - باغ به خراب کر -
 باغ را خراب کردی - باغ را خراب کرده - باغ را خراب نخواهی کرد
 باغ دی خراب نکیر - باغ دی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکیر -
 باغ را خراب نکردی - باغ را خراب نکرده - باغ را خراب نخواهی کرد
 باغ می خراب کر - باغ می خراب کوی دی - باغ به خراب کر -
 باغ را خراب کردم - باغ را خراب کرده ایم - باغ را خراب خواهیم کرد
 باغ می خراب نکیر - باغ می خراب کوی ندی - باغ به خراب نکیر -
 باغ را خراب نکردم - باغ را خراب نکرده ایم - باغ را خراب نخواهیم کرد
 لو وکیر - لو مکوه - لو خواری ده - لو کله سو - لو کله سوی دی
 درو بکن درو بکن - درو خوری است - درو شروع شد - درو شروع شده است
 لو بکله سی - لو بکله سو - لو بکله سوی دی - لو به ی کله سی -
 درو شروع خواهد شد - درو شروع شد - درو شروع شده است - درو شروع خواهد شد
 لو بکله نشو - لو بکله سوی ندی - لو به ی کله نشی
 درو شروع نشد - درو شروع نشده است - درو شروع نخواهد شد
 لودی کله سو - لودی کله سودی - لو به دی کله سی -
 درو شروع شد - درو شروع شده است - درو شروع خواهد شد
 لودی کله نشو - لودی کله سوی ندی - لو به دی کله نشی
 درو شما شروع نشد - درو شما شروع نشده است - درو شما شروع خواهد شد

لومی کپ شو - لومی کپ سوی دی - لوبه می کپ سی
 دردم شروع شد - دردم شروع شده است - دردم شروع خواهد شد -
 لومی کپ نشو - لومی کپ سوی ندی - لوبه می کپ نشی
 دردم شروع نشد - دردم شروع نشده است - دردم شروع نخواهد شد -
 لوی وکری - لوی کری دی - لوبه وکری - لوی به نه وکری -
 درو کرد - درو کرده است - درو خواهد کرد - درو نکرد -
 لوی ندی کری - لوبه نه وکری - لودی نه وکری
 درو نکرد - درو نخواهد کرد - درو کردی -
 لودی کری دی - لوبه وکری - لودی نه وکری -
 درو کرد - درو خواهد کرد - درو را نکردی -
 لودی ندی کری - لوبه نه وکری - لوسه وکری -
 درو نکرد - درو نخواهی کرد - درو کردم -
 لومی کری دی - لوبه وکرم - لوسه نه وکری -
 درو کرده ایم - درو خواهیم کرد - درو نکردم -
 لومی ندی کری - لوبه نه وکرم - لوپریو وکری -
 درو نکرد - درو نخواهم کرد - درو افتاد -
 لوپریو قلمی - لوبه پریوزی - درمند و کوته -
 درو افتاده است - درو خواهیم افتاد - خرمن کوب -
 درمند و کوته - درمند ترکو مده کوبت -
 خرمن کوب - خرمن را تاکه می کوبی -
 وریش پری و اخسته - وریش پری اخستی ده -
 از ده سال را برداشت - از ده سال را برداشته است

وریش پری و اخلی - وریش پردی و اخسته -
 از ده را خواهد برداشت - از ده را برداشتی -
 وریش پردی اخستی ده - وریش پری و اخلی -
 از ده را برداشته - از ده را خواهی برداشت -
 وریش پری و اخسته - وریش پری اخستی ده -
 از ده را برداشتم - از ده را برداشته ام -
 وریش پری و اخلم - سبز کال پریوانی ده -
 از ده را بر میدارم - امسال پریوانی است -
 کاختی دی رب نه را ولی - کاختی نسته خدای دی
 قحط را رب بیاورد - قحط نیست رب العالمین
 سردشاهزاده صناعری - چه سر چشمه جوئی
 سر شنزاده صاحب داشته باشد که سر چشمه سخا و کرم است
 آمین - آمین - آمین - داد عامی قبول کری مبین
 استجب استجب این دعا من را قبول کند تا در مبین
 اوم باب پیه بیان کنش خوراک او دشمن او دشمن
 هفتم باب در بیان خوراک دشمن دشمن دشمن
 خواره و خوره - خواره و خوره - خواره و خوره -
 طعام بخور - طعام بسپار بخور - چیز بخور
 خوار لب خوره - هر رنات خواره بدی رنخور که -
 چیز کم بخور - هر قسم خود نیاید شمارا بخور خواهد کرد
 دودی به و خوره - دودی به خوری - دودی و کار
 نان را خورد - نان را خورده است - نان را خواهد خورد -

دودی به نه و خورده - دودی به نده خورده -

نان را نخورد نان را نخورده است

دودی به نه و خوری - دودی دی و خورده -

نان را نخواهد خورد نان را خوردی

دودی دی خورلی ده - دودی به و خوری -

نان را نخورده نان را خواهی خورد

دودی دی نه و خورده - دودی دی نده خورلی -

نان را نخوردی نان را نخورده

دودی به نه و خوری - دودی می و خورده -

نان را نخواهی خورد نان را خوردم

دودی می خورلی ده - دودی به و خوردم

نان را خورده ایم نان را خواهیم خورد

دودی می نه و خورده - دودی می نده خورلی

نان را نخوردم نان را نخورده ایم

دودی به نه و خوردم - اوبه و خنبه اوبه خنبه

نان را نخوردم خورد آب بخورد آب نخورد خبله

اوبه لکن خنبه - اوبه که دیری و خنبه نش بدی

آب کم خورد آب اگر بیدار بخوری شکم شمارا ازم

و کابی - او خوب بدی دیر که - اوبه و خنبه

یکش خواب شمارا بسیار خواهد کرد آب خورد

اوبه و خنبه دی - اوبه به و خنبه

آب خورده است آب را خواهد خورد

اوبه و خنبه - اوبه و خنبه - اوبه و خنبه - اوبه به

آب نخورد آب نخورده است آب

نه و خنبه - اوبه دی و خنبه - اوبه دی خنبه دی

خواهد خورد آب خوردی آب خورده خنبه

اوبه به و خنبه - اوبه دی نه و خنبه - اوبه دی نده

آب خواهی خورد آب را نخوردی آب را نخورده

اوبه به و خنبه - اوبه می و خنبه - اوبه می خنبه می

آب را نخواهی خورد آب را خوردم آب را خورده ایم

اوبه به و خنبه - اوبه می و خنبه - اوبه می نده خنبه

آب را خواهیم خورد آب را نخوردم آب را نخورده ایم

اوبه به نه و خنبه - پوش و اغند - پوش و اغند

آب را نخوریم خورد پوشاک درخت پوشاک درخت را پوش

پوش لب اغند - سادگی ده - دیر پوش لب اغند

درخت کم پوش - که سادگی است بسیار درخت پوش

اسراف دی - اسراف بددی - قبا و اغسته

که اسراف است اسراف بدست قبارا پوشیده

قبا و اغستی ده - قبا به و اغندی - قبا و اغسته

قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا پوشیده

قبا و اغستی - قبا به نه و اغندی - قبادی

قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا

واغسته - قبادی اغوستی ده - قبا به و اغند -

پوشیدی قبارا پوشیده قبارا خردی پوشیده

قبادی نه واغسته - قبادی نده اغستی - قبابه نه واغند
 قبادی نه پوشیدی - قبادی نه پوشیده - قبادی نه خواهی پوشیدی
 قبادی واغسته - قبادی اغستی ده - قبابه نه واغند
 قبادی پوشیدی - قبادی پوشیده ایم - قبادی خواهیم پوشیده
 قبادی نه واغسته - قبادی نده اغستی - قبابه نه واغند
 قبادی نه پوشیدی - قبادی نه پوشیده ایم - قبادی خواهیم پوشیدی
 پکری پسرکوه - پکری مپسرکوه - پکری ستا مناسب نده
 دستار پسرک - دستار پسرک - دستار شمارا مناسب نیست
 پکری دیره پسرکوه - چه سنت ده رسول الله ده
 دستار بسیار پسرکوه میباش که سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 پکری مپسرکوه - پکری مپسرکری ده - پکری مپسرکری
 دستار را پسرکوه - دستار را پسرکوه است - دستار را پسرکوه
 پکری مپسرکوه - پکری مپسرکری نده - پکری مپسرکری
 دستار را پسرکوه - دستار را پسرکوه نیست - دستار را پسرکوه
 پکری دی پسرکوه - پکری دی پسرکری ده - پکری مپسرکری
 دستار را پسرکوه - دستار را پسرکوه - دستار را پسرکوه
 پکری دپسرکوه - پکری دی پسرکری نده - پکری مپسرکری
 دستار را پسرکوه - دستار را پسرکوه - دستار را پسرکوه
 پکری می پسرکوه - پکری می پسرکری ده - پکری مپسرکری
 دستار را پسرکوه - دستار را پسرکوه ایم - دستار را پسرکوه
 پکری می پسرکوه - پکری می پسرکری نده - پکری مپسرکری
 دستار را پسرکوه - دستار را پسرکوه ایم - دستار را پسرکوه

چارگزی ترملاوه توه - چارگزی ترملاوه توه
 چارگزی بهر بهر - چارگزی را بهر بهر - چارگزی را بهر بهر
 چارگزی دیره ناروده - به ترملا کندی فائده نسته
 چارگزی بسیار ناروده است - در بستن و سه فائده نیست -
 چارگزی ترملاکوه - چارگزی ترملاکری ده - چارگزی
 چارگزی را بهر کرد - چارگزی را بهر کرد - چارگزی را بهر کرد
 به ترملاکری - چارگزی به ترملاکری - چارگزی به
 بهر خواهد کرد - چارگزی را بهر کرد - چارگزی را
 ترملاکری نده - چارگزی به ترملاکری - چارگزی می
 بهر کرد - چارگزی را بهر کرد - چارگزی را بهر کرد
 ترملاکوه - چارگزی می ترملاکری ده - چارگزی به ترملاکری
 بهر کردی - چارگزی را بهر کرد - چارگزی را بهر کرد
 چارگزی می ترملاکوه - چارگزی می ترملاکری نده
 چارگزی را بهر کردی - چارگزی را بهر کرد - چارگزی را بهر کرد
 چارگزی به ترملاکری - چارگزی می ترملاکوه
 چارگزی را بهر نخواهی کرد - چارگزی را بهر کردیم
 چارگزی می ترملاکری ده - چارگزی به ترملاکری
 چارگزی را بهر کرد - چارگزی را بهر کرد - چارگزی را بهر کرد
 چارگزی می ترملاکوه - چارگزی می ترملاکری نده
 چارگزی را بهر کردیم - چارگزی را بهر کردیم
 چارگزی به ترملاکری - دقصب پرتوکت و کره
 چارگزی را بهر نخواهی کرد - از قصب تبنان بکن -

دَقَصَب پَر توک مَه کوه - دَسَیْدی قِیص و کپه -

از قصب تپان مکن از سیدی پیرمن مکن -

دَسَیْدی قِیص مَه کوه - و ریشم زینت دَنخودی -

از سیدی پیرمن مکن ابریشم زینت زنان هت

اونارینه و ووله - خدا یورسول ناسر واکری می -

و مر مردان را خدا ورسول ناسر واکری هت

هم پد غه رنگ سپین زر - اوسره زر ناسر وادی -

هم به پیرمن قسم نقره و طلا ناسر هت -

پرهیز دی مردان مسلمانان و رخن دیر کپی -

پرهیز مردان مسلمانان از و بیار کند وار

چری نه وی چه په اغوستن سره ددوی خان سزا

جائے نباشد که به لباس اینها جان خود را بخواهد

دَ اوسر کپی - اوکئی بقدر ده یوه مثقال دسپین

آتش کند - و انگشتری بقدر یک مثقال نقره

که حاکم یا قاضی یا مفتی به دیاره دهر د کاغذ

اگر حاکم یا قاضی یا مفتی از بهر مهر کاغذ

پلاس کپی - باکئی نشته - کئی پلاس کپه -

بدست کند - باکش نیست انگشتری را بدست کن -

کئی پلاس مکوه - کئی شه کوی - کئی پلاس کپه

انگشتری بدست مکن انگشتری چه میکنی - انگشتری را بدست کرد

کئی ی پلاس کپی ده - کئی به پلاس کپی -

انگشتری را بدست کرده ست - انگشتری را بدست خواهد کرد -

کئی دی پلاس کپه - کئی دی پلاس کپی ده -

انگشتری را بدست کردی انگشتری را بدست کرده -

کئی به پلاس کپی - کئی به پلاس کپه - کئی می پلاس کپی

انگشتری را بدست خواهم کرد - انگشتری بدست کردم - انگشتری را بدست کرده ام

کئی به پلاس کرم - کئی می پلاس کپه - کئی می پلاس کپی

انگشتری را بدست خواهم کرد - انگشتری را بدست نکردم - انگشتری را بدست کرده ام

کئی به پلاس نکرم - هم پد غه قیاسی هغه نور هم زده

انگشتری را بدست خواهم کرد - هم به پیرمن قیاس دیگر الفاظ را بدست

اتم باب پیمیان کیند هغو الفاظ وجه اصل نشینان

میشتم باب پیمیان همان نقطه که صحر نشینان وی

او مال دلران می دیر مستعالمین اوسر کار ددی

یا مال دلران اش بید مستعمل میکنند و سرکار ایشان باشد

غوايه و تیره - غوايه مه تیره - غوايه وه پیايه غوايه مه پیا

گاؤ مارا بسته کن - گاؤ مارا بسته کن - گاؤ مارا بچران گاؤ مارا بچران

غوايه پرین ده - چه مچپله خیری - غوايه دنگردی

گاؤ مارا بگذار که خود بچرد - گاؤ مارا چاق کرد

غوايه خاربه دی - غوايه خاربه کپه -

گاؤ مارا چاق هت - گاؤ مارا چاق کرد

غوايه ی خاربه کپی ده - غوايه به خاربه کپی -

گاؤ مارا چاق کرده ست - گاؤ مارا چاق خواهد کرد

غوايه ی خاربه نکپه - غوايه به خاربه کپی ده

گاؤ مارا چاق نکرد - گاؤ مارا چاق نکرده ست

غوايه به خاربه نكړې - غوايه دى خاربه كړه - غوايه دى
 گاؤ مارا چاق غولېد كړد - گاؤ مارا چاق كړدى - گاؤ مارا
 خاربه كړى دى - غوايه به خاربه كړې - غوايه به خاربه نكړه -
 چاق كړده - گاؤ مارا چاق خواږې - گاؤ مارا چاق كړدى
 غوايه دى خاربه كړى ندى - غوايه به خاربه نكړه -
 گاؤ مارا چاق كړده - گاؤ مارا چاق كړدى
 غوايه مى خاربه كړه - غوايه مى خاربه كړى دى - غوايه
 گاؤ مارا چاق كړدم - گاؤ مارا چاق كړده ايم - گاؤ مارا
 خاربه كړم - غوايه مى خاربه نكړه - غوايه مى خاربه كړى
 چاق خواږم كړد - گاؤ مارا چاق كړدم - گاؤ مارا چاق كړده ايم -
 غوايه به خاربه نكړم - غيلې وه پيايه - غيلې مه پيايه
 گاؤ مارا چاق خواږم كړد - گوسپند پچران - گوسپند پچران
 غيلې راوړله - ليرى وړايله كړه - شوډ وگوشه -
 گوسپند را بيار - بره مارا بايشان راكن - شير بدوش -
 شوډ مسټ كړه - شوډ مگوشه - شوډ ولبو وټه پچران
 شير را ماست كن - شير بدوش - شير را بېره مارا بگزار
 چي وړوى خواران د نكړدى - غيلې به وگړو -
 كې بخور د - خوار مارا لا غرست - گوسپند مارا دوشيد -
 غيلې به لوى دى - غيلې به ولوشى - غيلې به وگړو -
 گوسپند مارا دوشيد هټ - گوسپند مارا خواږ دوشيد - گوسپند مارا دوشيد
 غيلې به ندى لويه - غيلې به نه ولوشى -
 گوسپند مارا دوشيد هټ - گوسپند مارا خواږ دوشيد -

غيلې دى وگړو - غيلې دى لويه دى غيلې به ولوشى
 گوسپند مارا دوشيد - گوسپند مارا دوشيد - گوسپند مارا خواږې دوشيد
 غيلې دى نه وگړو - غيلې دى ندى لويه غيلې به نه ولوشى
 گوسپند مارا دوشيد - گوسپند مارا دوشيد - گوسپند مارا خواږې دوشيد
 غيلې مى وگړو - غيلې مى لوى دى - غيلې به ولوشم -
 گوسپند مارا دوشيد - گوسپند مارا دوشيد ايم - گوسپند مارا خواږم دوشيد
 غيلې مى نه وگړو - غيلې مى ندى لوى غيلې به نه ولوشم -
 گوسپند مارا دوشيد - گوسپند مارا دوشيد ايم - گوسپند مارا خواږم دوشيد
 وقت د غرمې دى غيلې راغلى دى - شپاړه رسه سترگې
 وقت بمورزه هټ - گوسپند مارا دوشيد - چوپان برسن لټه هټ
 وينځى ورسه كټوى ورواخله - لټور و مين وى كډا
 كټر بر ديك برايش بر د - از شير دوشيد - پټر بر د
 مزكه وايښه دى غيلې پر پيايه - كه وايښه نه ووهلى پيايه
 زمين حلف هټ - گوسپند مارا بر د پچران - اگر حلف نبود بعد از ان ببر -
 پسولى سېښه دى تر حلق پيوړته - بوده راډر وى ماره وگړو
 بهار اسال خوبست از حد زياته - چوپان نه ايد سېر لټو خان
 شپنه و غره وټه غيلې بوږه - چه مهر اشې لټنه بېر وږه -
 چوپان بطرف كوه گوسپند مارا ببر - كې سېر بيايد - از غوب ببر د
 هم به دوى خورى دماځى كلون - هم هسې نك وټو بېلگون
 ايم اينها خوله خود كېنه ماځى را - هم پچران تم بېخو بېلگون
 خرب به دوى شې لكان زياتي - شوډ به پيرى كړى و
 چاق آنها ميشو - از حد زياته - شير بيار خواږ كړد -

کوردی وه دروه ژمی دېه - کوردی مه دروه اوس په نسته
 خیمه سیاه را برپاکن زمستان هت خیمه سیاه را برپاکن الی لمرانیت
 کوردی ی وه دروله - کوردی می درولی ده - کوردی وه دروی
 خیمه سیاه را برپا کرد - خیمه سیاه را برپا کرده هت - خیمه سیاه را برپا خواهد کرد
 کوردی یه نه وه دروله - کوردی می نده درولی کوردی نه وه دروی
 خیمه سیاه را برپا نکرد - خیمه سیاه را برپا نکرده هت - خیمه سیاه را برپا نخواهد کرد
 کوردی وه دروله کوردی می درولی - کوردی به وه درو -
 خیمه سیاه را برپا کردی - خیمه سیاه را برپا کرده - خیمه سیاه را برپا خواهد کردی
 کوردی می نه وه دروله کوردی می نده درولی - کوردی نه وه درو
 خیمه سیاه را برپا نکردی - خیمه سیاه را نکرده برپا - خیمه سیاه را برپا نخواهد کرد
 کوردی می وه دروله - کوردی می درولی ده - کوردی به وه درو
 خیمه سیاه را کرده ایم برپا - خیمه سیاه را برپا کرده ایم - خیمه سیاه را برپا خواهیم کرد
 کوردی می نه وه دروله - کوردی می نده درولی - کوردی نه وه درو
 خیمه سیاه را نکردیم برپا - خیمه سیاه را نکرده ایم برپا - خیمه سیاه را نخواهیم کرد
 ولین ده - مه لین ده - وکوم لورته لین ده چری به واره و
 کوچ کن - کوچ کن - بکدام طرف کوچ میکنی - بجا زول میکنی -
 وه لینس - لینس لی - وه به لینس دی - نه وه لینس -
 کوچ کرد - کوچ کرده هت کوچ خواهد کرد - نکرد کوچ
 لینس ندی - نه به ولینس دی - ولینس - لینس لی -
 کوچه نکرده هت نخواهد کوچ کرد - کوچ کردی - کوچ کرده -
 وه لینس - نه ولینس - لینس نه ی - نه به ولینس دی -
 کوچ خواهد کرد - کوچ کردی - کوچ نکرده - نخواهد کوچ کرد -

ولینس - لینس لی - وه به لینس دی -
 کوچ کردیم کوچ کرده ایم - خواهم کوچ کرد -
 نه ولینس - لینس نه نیم - نه به ولینس دی -
 نکردیم کوچ - کوچ نکرده ایم - نخواهم کوچ کرد -
 لرگی یا بوتهی وکړه ژمی راشی - لرگی او بوتهی مه کوه
 خوب یا بونه - بکن - زمستان عاید به خوب دلوته کن
 ژمی لالری دی - خدای زده چه شو به ژوندی می
 زمستان هنوز دور هت - خدا میداند - که تا که زنده خواهد بود
 ترا و بو پخوا شوکت کا ولی نه کاری حوص مکوه -
 از آب بیشتر کسی پائزار مانده کث - حوص کن
 حریص محروم وی - نصیحت واخله - فایده به درگیری
 حریص محروم می باشد - نصیحت بردار - فایده خواهد داد
 لرگی ی وه کړه - لرگی ی کړی دی - لرگی به وکړی -
 خوب یا بیزم را کرد - بیزم را کرده است - بیزم را خواهد کرد -
 لرگی ی نه وکړه - لرگی ی ندی کړی - لرگی به نه وکړی
 بیزم را نکرد - بیزم را نکرده هت - بیزم را نخواهد کرد -
 لرگی دی وکړه - لرگی دی کړی دی - لرگی به وکړی
 بیزم را کردی - بیزم را کرده - بیزم را خواهد کرد -
 لرگی دی نه وکړه - لرگی دی ندی کړی - لرگی به نه وکړه
 بیزم را نکردی - بیزم را نکرده - بیزم را نخواهد کرد -
 لرگی می وکړه - لرگی می کړی دی - لرگی به وکړم
 بیزم را کردیم - بیزم را کرده ایم - بیزم را خواهیم کرد -

لرگی می نه وکره - لرگی می ندی گری - لرگی به نه وکره -
 بیزم را کرم - بیزم را نکرده ایم - بیزم را نخواهم کرد -
 مینه وکره مینه مکوه - مینه به چرت ته کو - پر زبه
 منزل کن منزل کن منزل بجا تو میکنی برکنه
 مینه اوس - پیداژمی به چرت و لارس -
 منزل باش بین زمستان بجا دکلام طرف خوابی رفت -
 عبث سفر مه کوه - خیل خان به خوا سرکه -
 عبث سفر سخن جان خود را خوار میکنی

نه باب به بیان کنش الفاظ و چه بنکار بیان مستعمل
 به باب در بیان نشانه که بنکار بیان مستعمل میکنی

دهوسی بنکار کوه - دهر غه بنکار مه کوه - فایده نه لری
 از آهو شکار کن از مرغ شکار کن فایده ندارد
 هوسی ی وه ویشته - هوسی ی ویشته ده -
 آهو را زد آهو را زده است
 هوسی به وه ولی - هوسی ی نه وه ویشته - هوسی ی
 آهو را خواهد زد آهو را زده آهو را
 نده ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی
 زده است - آهو را خواهد زد آهو را
 وه ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی
 زدی آهو را زده آهو را خواهد زد
 هوسی دی نه وه ویشته - هوسی دی نه وه ویشته
 آهو را زدی آهو را زده

هوسی به نه وه ولی - هوسی می وه ویشته - هوسی می
 آهو را نخواهی زد آهو را زدم آهو را
 ویشته ده - هوسی به وه ولم - هوسی می نه وه ویشته
 زده ایم آهو را خواهیم زد آهو را زدم
 هوسی می نده ویشته - هوسی به نه وه ولم
 آهو را زده ایم آهو را نخواهم زد -
 توفک وه وله - توفک مه وله - توفک وزنه
 توفک بزنی - توفک بزنی - توفک را زنی گیر کرد
 پس له هغه توفک وه وله - خطابه کم ولی - دازنه
 به از آن توفک بزنی - خطا کم خواهد زد - این یادگیر
 پدار و کنش هم و غواره - که داسروی پر خوا صافی -
 دما دتش هم بخواد اگر باروتش بر طبیعت او صاف باشد -
 توفک به بنه ولی - او که داسروی نخوا چف می ویشته
 توفک خوب خواهد زد و اگر باروت او از طبیعتش چف باشد زدن
 نه وکه - دتوفک وزنه ی وه بنوه - وزنه ی نیولی ده -
 خواهد کرد توفک را دزن گرفت دزن اش گرفته است
 وزنه به وه نشی - وزنه ی نه وه بنوه - وزنه ی نده
 دزن را خواهد گرفت دزن را گرفت دزن را نه
 نیولی - وزنه به نه ونشی - وزنه دی و نیوه
 گرفته است دزن را خواهد گرفت - دزن را گرفت
 وزنه دی نیولی ده - وزنه به وه نشی
 دزن را گرفته دزن را خواهد گرفت -

وزندى نه وه بيوه - وزندى نه ده نيولى - وزنده نه ده نش
 وزنه را نگرفت - وزنه را نگرفته - وزنه را نخواهد گرفت
 وزندى وه بيوه - وزندى نيولى ده - وزنه به وه نشسته
 وزنه را گرفت - وزنه را گرفته ايم - وزنه را خواهم گرفت
 وزندى وه بيوه - وزندى نه ده نيولى - وزنه به نه ونتم
 وزنه را نگرفت - وزنه نگرفته ايم - وزنه نخواهم گرفت
 دغه بىکار آسان دى - اودى بىکار گران دى -
 بىکار کوه آسان است - دوزمين هموار بىکار گران است
 هوسى پر را واره - چه زه ورته پت سم کندى
 آهو را برين بگردان - که من بايشان بنهم شيوم - شاييد که بزم
 گفتى اوزرکى او هيلى - هم هسى ار ول غوارى
 کبوتر دیک در غابى هم بچنين گردانيند بخوابد
 که شوکى در واره وى اوته در بند ورته وه نش
 اگر کسى بر شا بگرداند و شا در بند بايشان بگيرى
 خوانا خواه بى پسکمو وه ول - پدیه شرط که رنجک
 خوانا خواه بسم يا خورى زو - بين شرط اگر رنجک
 اوسراخلى - رنجکى اوسراخست - رنجکى
 آتش بردارد - رنجش آتش برداشت - رنجش
 اوسراخستى دى - رنجک به م اوسراخلى
 آتش برداشته است - رنجش آتش خواهد برداشت ندى
 رنجکى اوسراخست - رنجکى اوسراخستى
 رنجش آتش برداشت - رنجش آتش برداشته است

رنجک بى اوسراخلى - رنجک دى اوسراخست -
 رنجش آتش نخواهد برداشت رنجک تو آتش برداشت
 رنجک دى اوسراخستى دى - رنجک بدى اوسراخلى
 رنجک آتش برداشته است رنجک خواهد آتش برداشت
 رنجک دى اوسراخست - رنجک دى اوسراخلى
 رنجک آتش برداشت - رنجک آتش
 اخستى - رنجک بدى اوسراخلى - رنجکى
 برداشته است رنجک آتش نخواهد برداشت رنجک من
 اوسراخست - رنجکى اوسراخستى ده
 آتش برداشت رنجک من آتش برداشته است
 رنجک به مى اوسراخلى - رنجکى اوسراخست
 رنجک من آتش خواهد برداشت رنجک من آتش برداشت
 رنجکى اوسراخستى - رنجک به مى اوسراخلى
 رنجک من آتش برداشته است - رنجک من آتش خواهد برداشت

رباعی

زه بيم گفترا اجل شهين
 دده لوبيرى مى زردى شين
 من کبوترم اجل شامين
 از ترس وى دلم پر کين است
 که دانه اخل صورتى زيور
 صياد نيولى رانه مکين ده
 اگر دانه بردارم صورت من بيلور
 صياد گرفته ست بهر کين را

رباعی

جوس ناز کچه پاخه لیرده وطن دی بلخی دامقام پرده
 جوس خراو کرد که بر خیز کوچ کن وطن شما دیگر هست این بگذر
 یاران دی کوچ که خافه وینس دهنن ولادی پرمیاع رینه
 یاران شما کوچ میکنه خافل میبار دهنن که عبارت از شیطان است ایشانست بر شمع لیره کن

رباعی

اویسی می شاختی که جگر خون اورمی لکیری دزیه په خون
 اشک من بیچکه ز جگر خون آتشم در میگیرد بخانه دلم
 عیش ددینا به پیرمحل شوکه چه خاورد و که کنبلی خون
 عیش دینا را پیرمحل چند خواهد کرد که خاکها بر کرد قبول خان را

لسم باب په بیان کین لغاتو او داسما و دمه و دود دوم باب در بیان لغات و در سهای

مشتمل بر شیر فصل اول فصل بیان کین داسما و دود مشتمل بر شش فصل اول فصل در بیان اسمای آن چیزها

خیزون چیه په سمان کین دی یا قریب و آسمان دی که در آسمان هست یا قریب آسمانست

غو - سپویدی - پیرونی - ستوری - تنه - بریننا آفتاب مهتاب پیرین ستاره پایه و مرتبه برق
 سوه ووشنه - اورنج - اوره - شاختکی - زئی - واوره سرخ و سبز که بر آسمان ایستاده میشود نیمه بر قطره و یا چکه آب تراله - برف
 باد باران - وو - کرش - تندره - تکه - ساره - غاره باد باران باد گرد و غبار صاعقه آسمان نیز صاعقه ست سراگری

خا بهت - غومه - نماز پشین - مابینام - می شپ - غمخا بهت بهاشت نیرونده نماز پشین نذر شام نیم شب مشرق و آفتاب
 قبله - سهیل - قطب - شمال - پوسرته - کنبته تبد جنوب شمال شمال پهل

دوه و دم فصل بیان کین حیوانا توچا سولغا نوی دوم

سوی - نارینه - میده - هلت - سهری - ماندینه - عورت مرد مردانه مرد بچه زن زن زن زن
 جنلی - نر - شخه - آس - اسپ - بجانر - غوی دختر زن ماده اسپ مادریان کره گاودر

غوا - بخندار - اوش - اوبنه - جونگی - خرخره ماده گاؤ گوساله شتر اردانه شتر بچه خر ماده خر

غیره - کچر - کچره - مییز - مایز - وری - وزه کوره خر قاطر قاطر مایز میش قوچ بره بز ماده

وز - مرغومی - مرغوخیه - هوسی - هوسی نوکین بزی نر بزرگاله نر ماده اش آهوی نر ماده اش بزرگاله

کبلی - غرختی - سپره - سوی - شرمش - لیوه آهوبره قوچ کره میش کوی خرگوش گرگ بزرگ

کابره بل - کوب - یب - مزرری - سرکوزی - گندلیوه کفتار بزرگفتار خرس شیر خوک بزرگ خوک

پراناک - کیده - چخال - گورکین - خانکی پنگ روباه شغال گورکش سرخ شتی

کشف - شکون - سبزگی - مزك - مبرکه - مار - لرم -
 کاشیت جریه خادیت موش کوروش مار - لرم
 چ - میزی - چینی - پیشی - سپی - کوته - تازی
 گس سورچ کرم گربه زنگ ریشی تازی
 خندک - سپی - کوکری - دریم فصل بیان مرغا
 توله نادره سنگ سنگ

باز - شهین - های - گرگسی - پلاد - پنخی -
 باز شاهین های گرگس نیز گرگس
 ملاچوگک - کارک - کزک - کاعی - سایه - هیل -
 بزم کلان بیشه کلانچه کلان کشت سار مغاوی
 بطة - کول - زانیه - لایه - کا - کوتان - کچیر -
 بط کدک کونگ تراز کوتان
 مینا - طوی - بلبله - کفتره - تطوی - بحر - تارو - خرکه - کتوا -
 بیل کیوتر فخره بوم توراج سینه پاره ها
 فرکه - سیسی - کرک - مرخی - چرک - چرک - چوگک - توتی -
 لک توبی کرک ایضاگر خروس نایمان بخت پرشترک
 چرند و کی - چیم - هلی - غماش -
 بخت کوچک کارشغ بشن چیم چیم

خلم فصل به بیان کسر د باقی اشیا موده

سره زرد - سپین زرد - میس - کلا یین - پاره -
 طلا نقره سیس قمی سیاب

اوسینه - زیر - برنج - سرف - کت -
 آهن برنج برنج سرب یک هفت چوش
 دیک - کدوه - هرکاره - کاچوغ -
 دیک آقا برنج دانه قاشوغ کلان
 چچی - کوشی - چاره - توره - توفک -
 قاشوغ خورده نیزه شوغ کارد تفتک

دسر چاره - استن - یوم کھی - سپاره -
 پاک سوزن بیل بیشه بوزدن فال

نغری - توبری - پسول - گهته - مغلری -
 سه پایه دیک بیکام ابرخ زن نیزه زن جمع مروارید

مرغلره - غنی - غنی - والی - والی - پیزوان - خرونگی -
 یک مروارید یک نین جمع نین یک گوشواره - گوشوار با سلقه بینی

کتی - ریرم - اکوب - مری - کنجلی -
 انگشتری مرجان کهرابا مهره کوژی

کوج - گوگر - زرنیم - مردار سنک -
 از سنک کک کلبا خروست کوکود نرینج مردار سنک

راجه - سحرف - اود - اوبه - باد - خاوری - غز -
 سره سون آتش آب باد خاک کوه

کانی - دبره - سخر - گرنک - لوپ - زمکه - خون - کودک -
 سنگ سنگ سفار کلا کال کونج زمین خانه - خانه کال

چپوئش - کزدی - پشول - سفرخی - موآند -
 چوپوش سیه خانه سیخ خانه سیخ خانه

مردوی - گراست - کینه - تلثک و رستن - کجی
 خ ^{نه} ^{گیم} ^{خاف} ^{خاف} ^{خاف}
 بالبت - مسله - لری - لری - بوی - بوی
 بالبت ^{جائید} ^{چوب} ^{بوته} ^{بوته}
 رود - واله - لبتی - قیص - پرتول - خوی
 نه ^{جوس} ^{جوس} ^{پیرین} ^{تبان} ^{کاه}
 لکی - کیش - دو بطه - دوهر - جابی - پیری
 لک ^{کیش} ^{چادر} ^{باز} ^{باز} ^{جالی} ^{دستر}
 بنی آدم - فریست - پیری - لاس - پینه - پین
^{طایف} ^{جن} ^{دست} ^{پای} ^{پای}
 زنگون - نو - غولا - تی - کته - کتی - نوک
 زانو ^{ناف} ^{پستان} ^{سر} ^{گشت} ^{گشت} ^{ناخن}
 نوکان - غوب - پزه - خوله - خول - غابن
 ناخنا ^{گوش} ^{بینی} ^{دهن} ^{دنها} ^{دندان}
 اوری - شونب - شونبان - مخ - وروشی
^{دار و دندان} ^{لب} ^{بها} ^{موی} ^{ابرو}
 سترگی - بانرو - زئی - بارخو - غاره - جفک
 پشما ^{شرکان} ^{نرخ} ^{گردن} ^{گلو}
 بزیره - بریت - وینته - بمانم - اوبه - ملا
 ریش ^{سپل} ^{موی} ^{موی} ^{موی} ^{شانه} ^{کر}
 نش - ورون - پندی - کاسه - بهنک - کفی
 شک ^{ران} ^{ساق} ^{کاسه} ^{شنگ} ^{کشی} ^{آب} ^{خود}

کوزه - کتوی - منکی - کودی - لغزی - سوده
 کوزه ^{دیک} ^{خودگی} ^{کوزه} ^{کلان} ^{سفال} ^{اوچان} ^{سید}
 جلت - کیره - غله - کینت - بوکری - غفم - اوری
 جلت ^{پنج} ^{کشت} ^{قدسه} ^{از زمین} ^{کیکار} ^{گرم} ^{جو}
 پرویه - بیده - درمند - غوبل - ماش - منکی
 کاه ^{بیه} ^{خرن} ^{چوغل} ^{نیز} ^{ماش}
 بدن - غوبنت - وریشی - غوبنی - غوری
 ارزان ^{کال} ^{بج} ^{گوشت} ^{روغن}
 کوچی - شلنب - شود - مس - پوخته - اوری
 مس ^{آیدون} ^{شیر} ^{مات} ^{نیز} ^{تازه} ^{تج}
 پیروی - شک - وری - وزعونی - زره
 قیاق ^{کف} ^{پشم} ^{موسه} ^{برو} ^{غیر} ^{دل}
 ین - سبزی - پینتورگی - توری - پینتی
 جگر ^{نف} ^{گروه} ^{سهرز} ^{قبره}
 ولی - پوست - خاه - سولاغه - رسی
 شانه ^{پوستک} ^{چاه} ^{دوچ} ^{رسن}
 وانب - کوری - کاه کینه - پلار زوی - خور
 ریمان ^{کاه} ^{کش} ^{نیز} ^{کاه} ^{کش} ^{پدر} ^{پسر} ^{خواهر}
 ورون - اکا - اما - انا - توری - مت
 برادر ^{عم} ^{خال} ^{جده} ^{عمه} ^{زین} ^{ریگند}
 مته - موت - مت - پت - نیکاره - شرگند
 بازو ^{مشت} ^{سعی} ^{کوشش} ^{لبا} ^{پوشید} ^{ظاهر} ^{نیز} ^{ظاهر}

لوړ - لوړ - ته - بد - ښه - نیک - ثحیت - جوړی

دست خوب نه بد خوب خوب اچیت جوری

تکڑی - واپہ - واپہ - چنبری - شوئی - تھکری -

نوعی از حیثیت - بسا - ریزه و میند - چغیری - نیز چغیری - چادر

پُرُونی - لاس بندی - فصل بیان کیں رختونو

چهار دست بند در بیان رنجها

تَبَّہ - زبیری تَبَّہ - لوی تَبَّہ - بٹہ تَبَّہ - وہ چکی - بنکارو

تیب تہ سرقان دامنه تیر دامنه تیر دامنه ذات الخبیب

سوره تبہ - تودہ تبہ - شاقق - سہ یکہ تبہ - کوی - شری

تی لوزہ تی گرم تی سبک نیرت سبک ابہ سرخ

خوراکہ - کھوک شنجیہ - وراثہ - دکال دانہ - اور مالہ

گوشت خورک بزه کان دمنبل خازیر دانه سال شیر نیک

سپوی - حبیه - نیم سری - غارہ - نس خوری - نو

خشکے حصوہ درونم سر چاییدے درونم سر گرے

کُنْک - کون - رُونَد - یَک کَل - وِچَن - وُجُنْ

گنگر سر کور پیل لنگ خشک اندام و جاندار - باد

وۇ سۆزك . دغابىس دىرد . خولە خوپى . پىلچ

ماو سوزاک درد دندان درد دهن

دستونى ول - خاړى - توري - دزړه - شوله

درد گلو موی خورک سپرز درد دل

دکولویج - د سُر د د - مږه - خوب -

درد - درد مهر - تب دق

فصل پہ بیان کنبد حر و فوجیو

باب ت ت ث ج چ ح خ ح ش ح ذ ذ ر

زیر شش ص ص ط ط ط ط ع ع ق ق ک

کے لئے مرنے لائے۔

قتیلہای حروق کہ در افغانی آمدند اینست ^{ست} قاعلم

نت همچون پت چہ همچون چارہ - ش همچون خلرہ - ش

چون شکرده همچون دودی در همچون لوله در همچون مبرشر

چون زده - ط همچون خرکط - س همچون بنیادی - گ
گره سیه پینه شادی

ہیچون کل۔ پ ہیچون کوپ۔ یا کانہی +

مَتَّ بِعَوْنِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ - كِتَابُ

عَرَفَةُ الْأَفْغَانِي بِإِيدِ خَوَالِجِيَا بِيْرِ مُحَمَّدٍ مُؤَلِّفٌ

حُرِّرَ وَمَعْرُوضٌ شَدَّ - بَحْجَابٍ كَامِيَابٍ - مَطَالِبُ وَ
 مَقَاصِدُ مَا بَ الْمَخْدُومُ الْأَعْظَمُ - مَا لَكَ زَمَانٌ حَكَمَ
 الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ - الْمَخْصُوصُ بِالنَّفْسِ لَقَدْ سَيَّئَ -
 الْمَكْرَمُ بِالرِّيَاسَةِ الْإِنْسِيَّةِ - دَسْتُورُ الْأَعَاظِمِ وَزَرَاءِ
 عَالَمِيَّانَ - عَيْنُ أَعْيَانِ الْأَمَارَةِ - وَالذِّيَّوَانِ - مَتَّبِعِ
 الْجُودِ وَالْإِحْسَانِ - خَلِيفَةُ الرَّحْمَنِ - وَوَارِثُ بَيْغَمَرِ
 آخِرِ الزَّمَانِ - وَمُؤَيِّدُ مَذْهَبِ نِعْمَانِ - بِالْحُجَّةِ وَالْبُرْهَانِ
 إِمَامُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْجَبَانِ - عَفِيُّ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ
 شَاهُ زَادَةِ سُلَيْمَانِ - خَلَّدَ اللَّهُ ظِلَّ طُولِ الزَّمَانِ -
 بِمَعْرِقَةِ آقَا وَجِيهِ خَيْرِ خَوَاهِدِ دَوْلَتِ خَلْدَادِ قَوْمِي بَنِيَّ

مَدَّ ظِلَّهُ

Kh. Sarwan
 03.04.2009

(معرفه الافغانی)